

چاپ دوم - پاریس ۱۸۷۳ - Paris 1873 .

زندگی رودکی و اهمیت شعر او

حکیم فرید الدین محمد (۱) الرودکی السمرقندی (۲) با اسم اصلی عبد الله (۳) و بکنیه های ابو الحسن و ابو جعفر (۴) معروفست ، بنا بر آثار موجود در آغاز نیمه دوه قرن سوم هجری در دیه رودک در ماوراء النهر (بعقیده بعضی از توابع سمرقند و بگفته برخی از توابع بخارا) (۵) متولد شده و چنانکه موثق ترین تذکره نویسان اطلاع می دهند کور (۶) بجهان

(۱) مخزن کنیه ابو محمد را نیز میافزاید . ابن محمد در بت خانه و ندرت و حدیقه الاقالیم .

(۲) تنها ندرت ، البخاری ، مینویسد .

(۳) عوفی و هفت اقلیم و بتخانه و سفینه ابو عبد الله مینویسند ، خلاصه الافکار حتی ابن عبد الله می نویسد .

(۴) در بتخانه فقط جعفر ، ندرت و حدیقه الاقالیم بهمین نهج

(۵) تخلص او بز از همین لحاظست ، عوفی فقط این وجه نسبه را آورده ، نخست دولتشاه و پس از مؤلفین بعد تخلص او را از اسم رود داسه اند ، زیرا که شاعر در بریط و باختر مهارت داشته است .

(۶) عوفی چنین می نویسد و بیروی او تذکره وisan دیگر معتبر ناسنای دولتشاه . ما باین نکته کاری نداریم که آیا میتوان این مطلب را پذیرفت یا اینکه ، ای اعتبار گوینده چنین افسانه ای باید بدان ایمان آورد ، چنانکه یومایان هم در سره هر شاعر خود گفته اند . بسیاری از اشعار رودکی مخصوص شجیع دقیق و لطیف او از الوان بر خلاف این عقیده است . مطلب عمده عوفی را که نویسندگان بعد گفته اند از افسان و کجایز کرده اند و با جمل بسیار زست داده اند عینا نقل میکنیم : رودکی از وادرفه کی و دست و درر مرده اند از حمایت ایاه آگه بود اند ، خاطرش غمرب خورشید و ده بود عس داشت اند بصیرت داشت مکفوی و داسه از اضمیم بروی مکشوف و محجوب و داسه س صعب و صعب محجوب

آمده است، در برخی از مآخذ مخصوصاً تصریح کرده اند که «اگمه» بدایا آمده است، اگر چه بصر نداشت ولی بصیرت داشت، با وجود اینکه نور چشم او محجوب بود، اسرار لطائف فصاحت بر وی مکشوف و بی پرده بود، ارغایت لطف و طبع محبوب، چشم ظاهر بسته داشت، اما چشم باطن گشاده، یکی از نوادر فلکی بودست و از زمره انام (تنها او) از عجب اسباب ایام آگه بود، اما خاطرش (از حیث صداقت و صفا) غیرت خورشید و مه بود، و با وجودی که از مادر نابینا آمده، ولی چنان ذکی و تیز فهم (۱) بود که در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد و قرآن را موخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت، چنانچه خلق بدان اقبال نمودند و رغبت او زیاده شد (۲) و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود، چنانچه هر وقت قفل زبان برای نغمه

چشم ظاهر بسته داشت اما چشم باطن گشاده مواد او رودک سمرقند بود و از مادر نابینا آمده اما چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن تمام حفظ کرد و قرآن پیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می گفت چنانچه خلق بدان اقبال نمودند و رغبت او زیاده شد و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود بر بطن پیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او با اطراف و اکناف عالم بر رسید و امیر نصر بن احمد - انسامی که امیر خراسان بود او را بقریب حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او بعد کمال رسید چنانکه گویند او را دوست فلام بود و چهارصد شتر در دره بنه او میرفت و بعد از وی هیچ شاعر را این مکتب نبودست و این اقبال روی نداده (اشیر نگر ۳۱۸ - ص ۸۱)

- (۱) خلاصه الافکار مینویسد: در دید معانی دقیق و از تیز بینان زمان بود.
- (۲) مرآت العالم هفت سالگی مینویسد، مرآت آفتاب نامه مینویسد: در بیست سالگی قرآن را حفظ داشت، حکیم بود، شاعر و شریخ بود و در فن آوازه خوانی چون داود که گاهی ریابداست.

سرائی بگشودی دل فرشتگان بر بودی و هر وقت با کلید نطق دهان باز کردی بزرگ و کوچک، پیر و جوان را مجذوب خود کردی (۱) و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعباس بختیار که در آن صنعت اختیار بود بربط (بعضی عود گویند) پیاموخت و علوم موسیقی بیاد گرفت و بعدی در آن ماهر شد که در مطربی و شاعری شاه جهان شد (۲). آری در آوازه مطربی چنان پیش رفتی که آب دست او در ایستگاه آوازه گرد خمود بیاد دادی و آتش دل خاموش کردی (۳). چون آوازه او باطراف و اکناف جهان رسید امیر سامانی وافی ابو الفوارس نصر بن احمد بن اسمعیل (۴) که امیر خراسان و ماوراء النهر بود و بسبب سخاوت و انصاف و مردمی و کارگشایی و یارسانی شهرتی بسزا داشت و پیوسته نیک مردان و شاعران را صلوات بی شمار می داد و همواره با ایشان پیوستگی داشت رودکی را بدربار خود خواند و با توجه خاص او را بر دیگران برتری داد. رودکی همخوان وی شد و بدین سبب بمقام بلند رسید و مقبول بزرگان و عامه مردم شد. در اثر نیک بختی نصر بن احمد بر توانگری وی افزود و دارائی او از غلام و بنه بحد کمال رسید. امیر وی را بسیار می نواخت و وی و دوستانش و بزرگان دیار هدایای بی شمار

(۱) این جمله از هفت اقلیم است.

(۲) آنچه در عوفی نیست از مخزن گرفته شده.

(۳) این جمله مصنوع از هفت اقلیم است.

(۴) در چند نسخه خطی دولتشاهی بجای وافی، وفی و بجای نصر، صبر نوشته شده.

هفت اقلیم نیز نصیر و شه و مانند واله و سفینه کنیت ابوالحسن باو داده است. خزانه عامره او را بخص نصر بن روح و مرآت الخیال نصرالدین دانسه. عوفی در یک مورد او را نصر بن محمد خوانده است.

برودکی می دادند (۱) چنانکه پس از وی دیگر شاعری بدین درجه از توانگری نرسید. ازین حیث تنها تا اندازه ای عنصری در زمان غزنویان و امیر مهزی در زمان سلجوقیان توانسته اند با او همسری کنند و آن هر دو در تمامت عمر در دربار پادشاهان زیسته و با سودگی زندگی بیایان رسانیده اند. رودکی را دوست غلام بود (۲) و چهار صد شتر در زیر بنه او می رفت و ازین سبب بیش از هر کسی توانست برای بازماندگان خود چیزی باز گذارد (۳). تاریخ مرگ او را در میان سالهای ۳۳۰ تا ۳۴۳ نوشته اند (۴).

چنانکه تاریخ نخستین درست باشد بایستی يك سال پیش از ولی نعمت خود نصر ازین جهان رفته باشد زیرا که وی پس از سی سال پادشاهی بیماری سل (۵) در سال ۳۳۱ در گذشته است. از آنکه سوز ناک مرثیتی که پس ازین خواهد آمد چنان نمودارست که روزهای خوش نعمت نصر مدتی بیایان رسیده بود، بزعم من تاریخ دوم معتبر تر است.

(۱) آتشکده چنین مینوسد، تطبیق کنید با مرثیتی که پس ازین خواهد آمد.

(۲) دولت شاه این غلامان را هندو و ترک دانسته، آتشکده و حدیقه الصفا هم چنین، برت چهار صد غلام و کنیز هندو و ترک نوشته است.

(۳) در آتشکده وصفیه چنینست، جامی (در سلسله الذهب) در باب توانگری

رودکی چنین گفته است: رودکی آنکه در همی سفتی

(۴) در آتشکده ۳۳۰، در خلاصه ۳۴۳، بنکده تاریخ ۴۰۷ را می وید که بهیج

وجه معنی ندارد.

(۵) بنحاه بعقیقت چنین بگوید: بنابر گفته دولت شاه یکی از غلاماش او را کشته است

وای خطا رفه و این بلا بر سر پسرش احمد آمده است. همار نیز این خطا را کرده و بنا بر سینه او در سال ۳۵۲ کشته شده است.

در باب قریحه شاعرانه بلند وی تذکره نویسان همه او را بسیار ستوده اند و همه او را آدم الشعراء و استاد الفصحاء خوانده اند (۱) و نیز او را سر دسته شعرا (۲) و مشهورترین شاعری دانسته اند که سخنان لطیف گفته و دیگران بدو این عناوین داده اند: یکی از معروف ترین فصیحای گذشته (۳)، پیشرو ستایشگران خاندان سامانی (۴)، کاروان سالار شاعران و پیشوای فصیحان (۵)، استاد استادان و مخصوصاً اورا سلطان شاعران (۶) نامیده اند. وی نخستین کسی بوده که دیوان ازو عانده و بعبارت دیگر تمام اشعار خود را آن چنان که معمول بوده است در مجموعه کاملی گرد آورده (۷) و اگر ما نخواهیم چنانکه تذکره نویسان نوشته اند او را نخستین کسی بدانیم که گنجینه فن سخن سرایی ایران را با کلید زبان گشوده است پس لااقل می توان بدیشان حق داد که او را مخترع و بانی سخن بشمارند، یعنی کسی که بروشی نو آغاز سخن سرایی کرده و برای هر يك از اقسام شعر مانند مثنوی و قصیده و قطعه و غزل و رباعی روشی خاصی و خصایصی نهاده است. هدیحه سرایان بزرگی که پس ازو آمده اند مانند انوری و خاقانی و غزل سرایان نامی چون حافظ

(۱) مجمع و سفینه.

(۲) دولت شاه.

(۳) سرت.

(۴) هفت اقلیم.

(۵) خزانه نامه.

(۶) عوفی و هفت اقلیم و سفینه و تطبیق کنبد بابت خانه و حدیقه الاقلیم، معروفی

معنی مد صر رودکی در باره وی چنین گویند: از رودکی شنیده استاد شاعران

(۷) خزانه نامه، بدوین دیوان سخن پرداخت.

و دوستاش حتی مناظره گفتن را از او آموخته و با وجود برتریهای بر
جسته ای که داشتند نتوانستند هرگز بسادگی و لطافت وی سخن گویند.
تمام کسانی که پس از او آمده اند ریزه خوار خوان فصاحت و خوشه چین
خرمن بلاغت او بوده اند (۱). همچون امر نعمت بر فراز جهان بودی
و همه دانشمندان چون صدف دهان بگشودندی (۲) و نیز وی بود که
ایرانیان را از ناسزا گوئی تازیان زهائی داد چنانکه ایشان خود بفصاحت
و بلاغت ایرانیان اقرار کردند. بیشتر از سخن گویان نامی زمان او و
آنان که پس از وی آمده اند همه در ستایش وی همداستانند و در حق
وی حسد نمی ورزند و او را برتر از خود می شمارند (۳). گویند که
سخنان وی در صد مجلد بود است و بیش از ۳۰۰۰۰۰ شعر
داشته (۴)، امیر نصر او را فرمود که داستان معروف کلبله و دمنه را

(۱) و (۲) واه و اوزله ۱۲۷ .

(۳) ابوالحسن شهید معاصر رودکی درباره وی گوید: بسخن مانند شعر شعرا
(عوفی و هفت اقلیم و سفینه) دقیق نیز گفته، کرا رودکی گفته باشد مدیح
هفت اقلیم، سفینه، نسخه عوفی درین موضع یاره شده، در هفت اقلیم مصرع آخر چنینست:
حوخر ما بسوی هجور بود، عنصری گوید، غزل رودکی وار نیکو بود
(عوفی، مخزن، هفت اقلیم، سفینه) گویند چون دیوانه ای روزی بشعر رودکی خرده
گرفت نظامی عروضی چنین گفت: ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی
هفت اقلیم، مخزن، سفینه)

(۴) رشیدی سمرقندی در زمان سلطان تغرک گفته است: گر سری یابد به عالم کس
شیکوشا هری، (عوفی، بتخانه، مرآت الخیال، هفت اقلیم، واه، لب لباب، سفینه،
خلاصه و اوزله ۱۲۷، بعضی مصرع اخیر را چنین خوانند: هم غزون تر آید از جوانانکه
الخ، برخی عدد را ۳۲۸۰۰۰ و برخی دیگر ۳۰۰۰۰۰ را دانسته اند.

بنظم فارسی آورد و گویند چهل هزار درم بوی صلت داد (۱). مثنویهای بسیار که اصل آنها از میان رفته و از آهنگ های گوناگون آنها پیداست که روش خاصی در سخن سرایی داشته ثابت می کند که رودکی بجز این داستان جانوران که از میان رفته داستانهای دیگر نیز داشته که نابود شده است.

اشعار رودکی

نخست اشعاری را که در ستایش امیر نصر گفته است می آورم و آن قصاید یا قطعات حقیقی است و چند قطعه کوچک غزل مانند است که در همین زمینه گفته شده و شاید جزو مدایح مفصل تری بوده است. نکته جالب توجه آنست که بابان این اشعار بیشتر یکسانست چنانکه گاهی هم کلمات آن باهم توافق دارند و می توان پنداشت که همه آنها از يك منظومه بوده است:

۱ (آتشکده ، البیوت ورق ۳۸۷ ، ۱۸۲ - ۱۷ ، ۱۹۰ ، پ ۱
 اشخاب ، آوزله ۱۹۸ ، ۸۶ پ :

منم غلام خداوند زلف غایبه گون (۱۹ ست)

۲ (آوزله ۱۹۸ ، ۱۷۵ :

بابروان چو کمان و زرافکان چو کماند (۲۰ ست) .

۳ (بتخانه ، البیوت ۳۲ ، ۳۳۰ ، آتشکده ، اشیرنگر ۱۳۷۸

(۱) شعری از عنصری در دولت شاه هست که این موضوع را آید میگوید . چهار هزار درم الحج ۰۰۰ و نیز مرید رودکی (که در ذیل می آید) که گوید چهار هزار درم از شاه و شصت هزار از اولیاش گرفته است این را ایت میکند . جامع کتب و دستاویز رجوع کنید تا به فرودوسی . حبش موهل ج ۶ - ص ۴۵۵ .

مه نیشان شب خون کرد گوئی برمه کانون (۸ بیت) .

(۴) بشخانه ، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ ، پ - ۳۰۰ پ :

تادل من نا هوای نیوان گشت آشنا (۱۵ بیت) .

(۵) الیوت ۲۹۳ :

خنال رزم تو گر در دل عدو گذرد (۵ بیت)

درین جا اشعاری که در مدیحه است بیابان می رسد . نخست مرتبه ای را که بدان اشاره رفت می آورم و پس از آن غزلها دنبال يك دیگر خواهد آمد و البته چند بار مدح نصر در آنها هم دیده می شود .

(۶) هفت اقلیم ، الیوت ۱۵۸ ، ۵۲۹ ، پ - ۳۳ ، ۱۵۹ ،

۱۶۶ پ - ۱۶۹ ، آوزله ۳۷۷ ، ۵۱۵ - ۵۱۸ پ :

مرا سود و فرو ریخت هر چه دندان بود (۲۵ بیت) .

(۷) آوزله ضمیمه ۱۲۷ ، ۱۷ پ و ۲۲ (این مجموعه این

اشعار را دوبار دارد يك باز تنها متن آنها را و بار دیگر متن و شرح آنها را)

واله ، الیوت ۴۰۲ ، ۱۲۴ پ ، اشپرنگر ۳۳۲ ، ۱۷۷ :

يك بار بود عید بهر سال بيك بار (۱۳ بیت)

(۸) مخزن الغرایب ، الیوت ۳۹۵ ، ۱۲۸ ، آوزله ضمیمه ۱۲۷ ،

۱۲ پ و ۲۱ ، واله ، لب ایاب (تنها بیت دو سه)

زهی فزوده جمان تو زب و آرا را (۴ بیت)

(۹) بیت خانه ، الیوت ۳۲ ، ۳۰۰ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :

صبر من کوتاه گشت از عشق آن زلف دراز (۶ بیت)

(۱۰ و ۱۱) آتشکده ، خلاصه ، آوزله ۱۲۷ ، ۱۶ پ و ۲۱ پ ،

واله ، سفینه ، لب ایاب :

- فتان من همه ز آن زلف تابدار سیاه (بیت ۶)
 سماع و باده رنگین و ساقیان چو ماه (بیت ۳)
 ۱۲) بت خانه ، الیوت ۳۲ ، ۲۹۹ پ :
 من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران (بیت ۱۱)
 ۱۳) اوزله ۱۹۸ ورق ۱۷۵ :
 صرصر هجر تو ای سرو بلند (بیت ۴)
 ۱۴) بت خانه ورق ۲۹۹ پ ، اشپرنگر ۱۳۷۸ :
 ای جان از آرزوی تو رنجان (بیت ۳)
 ۱۵) واله ، آوزله ۱۲۷ ، ۱۷ و ۲۲ ، خلاصه :
 ای دل آشوب و دل آزار و دلارم پسر (بیت ۳)
 ۱۶) هفت اقلیم :

ای آنکه غم کشی و عزا داری (بیت ۵)

۱۷) این اشعار که هامر Hammer آنها را ترجمه کرده است برای دعوت امیر نصرت که بیخارا آبد . دواتشاه ، جامی (ص ۸۳ و ۹۵) ، هفت اقلیم ، آتشکده ، خلاصه الافکار ، مرآة الخیال . بنا بر گفته دواتشاه و کسانی که از وی بیرونی کرده اند دل انگیزی هرأت و حوالی آن امیر را چنان فریفته بود که ، وجود داگیری بزرگان دربار خود در آنجا میند . بنا بر گفته جامی و هفت قلم این اقامت در مرو شاهجهن بوده است . این در دربان روزی سه مدادان بیش از خود را از زودگی خواستند و وی این اشعار را بنانگ چنک خواند . نسخه این اشعار در کتبه های مختلف و حتی در نسخه های مختلف يك كتاب اختلاف بسیار دارد . نسخه ای را که جامی ضبط کرده است اساس قرار داده و در ترجمه خود

اختلاف نسخه ها را قید کرده ام . (ترجمه شش بیت) .

۱۸-۲۲) قطعه های خمیده است که قطعه آخر آن حد فاصلی
میان قطعه و رباعیست .

عوفی ، مخزن الغرایب ، خلاصة الافکار ، آتشکده و مجمع التفایس
(تنها دو بیت اول) ، هفت اقلیم ، واله ، سفینه ، اوزله ضمیمه ورق ۱۲۷ ،
۱۲ و ۲۲ ، مرآت آفتاب نامه :

شاد زی با سیاه چشمان شاد (۵ بیت) .

۱۹) عوفی ، مخزن الغرایب ، جامی (بیت اول را ندارد) ، هفت
اقلیم ، اوزله ضمیمه ورق ۱۲۷ ، پ ۱۵ و پ ۲۱ ، بت خانه ، الیوت
ورق ۳۲ ، ۳۰۰ ، واله ، اب لباب ، اشپرنگر Sprenger ۱۳۷۸
(بیت اول را نیز ندارد) سفینه :

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (۴ بیت) .

۲۰) بت خانه ، هفت اقلیم ، آتشکده (تنها بیت اول) ،
اشپرنگر ۱۳۷۸ :

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نا بستی (۵ بیت) .
۲۱) هفت اقلیم :

بر خیز و بعی خانه خرام ای بت کشمیر (۴ بیت) .
۲۲) هفت اقلیم ، سفینه (تنها بیت دوم) :

آن می که گر سرشکی ازو در چکد به نیل (۲ بیت) .
۲۳) قطعاً قطعه ایست در تصوف ، آتشکده :

برای پرورش جسم جان چه رنجه کنم (۵ بیت) .
۲۴) آتشکده و سفینه :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت (۳ بیت) .

(۲۵) مخزن الغرایب ، خلاصه ، سفینه :

چمن عقل را خزانی اگر (۳ بیت) .

(۲۶) عوفی ، جامی ، مخزن ، آشکده ، مرآت العالم ، هفت اقلیم ،

مجمع النفایس ، سفینه :

زمانه بندی آزاده وار داد مرا (۲ بیت) .

(۲۷) عوفی ، مخزن ، خلاصه ، واله و اوزله ضمیمه ۱۲۷

(تنها بیت او را دارد) ، مجمع النفایس :

زلف ترا جیم که کرد آنکه او (۲ بیت) .

(۲۸) عوفی ، واله و اوزله ضمیمه ۱۲۷ (ورق ۱۵ و ۲۱) :

روی بمحراب بهان چه سود (۲ بیت) .

(۲۹) آشکده :

زهی سوار و جوان و توانگر از ره دور (۲ بیت) .

(۳۰) دولت شاه :

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار (۲ بیت) .

(۳۱) عوفی و هفت اقلیم :

مرا جود او تازه دارد همی (۲ بیت) .

(۳۲) عوفی و فرهنگ فولرس جلد دوم ص ۳ ستون يك :

حاتم طائی توئی اندر سخا (۲ بیت) .

(۳۳) عوفی .

به حجاب اندرون شود خورشید (۲ بیت) .

(۳۴) حدیقه البلاغه ص ۵۸ و کتاب بلاغت و عروض

Rhétorique et Prosodie تألیف گارسن دو تاسی Garcin de Tassy

ص ۳۲ :

چا کرات بگه رزم خیاطان اند (۲ بیت) .

(۳۵) در وصف قلم ، عوفی و هفت اقلیم :

اینک رونده است گوش نه و سخن یاب (۲ بیت) .

اینک درخاتمه چند رباعی دیگر و ابیات پراکنده :

(۳۶) آتشکده و هفت اقلیم :

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو (۲ بیت) .

(۳۷) آتشکده ، حدیقه الصفا ورق ۳۹۸ پ ، اوزاه ضمیمه

۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ ، واله ، اب لباب :

چون کار دلم ز زلف او ماند گره (۲ بیت) .

(۳۸) هفت اقلیم :

در منزل غم فکنده مفروض مائیم (۲ بیت) .

(۳۹) واله و اوزاه ضمیمه ۱۲۷ (نسخه کتاب اخیر

مشت) :

بدین آشکارت بین آشکار (یک بیت) .

(۴۰) هفت اقلیم ، اوزاه ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۹ و ۲۲ پ ، واله :

در عشق چو رودگی شده سپر ز جان (۲ بیت) .

(۴۱) هفت اقلیم ، اوزاه ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ ،

مجمع النفایس ، واله ، اب لباب :

چون کشته به بنیم دو اب کرده فراز (۲ بیت) .

(۴۲) حدیقه الصفا :

دل خسته و بسته مسلسل موئیت (۲ بیت) .

(۴۳) رودکی بجز هنر ها دیگر چنانکه در لب لباب آمده است هر گاه که کسی (در برابر وی) اندیشه چیزی می کرده وی بدان پی می برده و بدات مناسبت چیزی یا آواز چنگ می خوانده است . مرد هوشمندی نمی خواست این نکته را باور کند و برای آزمایش او نزد وی رفت . آنگاه رودکی ابیات را بیانگ چنگ سرود و آن مرد بهنر وی پی برد :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (۲ بیت) .

(۴۴) خلاصه ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۹ پ و ۲۲ پ ، واله ، لب اباب :

دبدار بدل فروخت فروخت گران (۲ بیت) .

(۴۵) سفینه :

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه (۲ بیت) .

(۴۶) در مرگ ابوالحسن مرادی بخارائی شاعر (شاعر عربی سرای معاصر رودکی) ، عوفی ، خزانه عام (نسخه انجمن آسیائی ۱۸۷ ورق ۲۲۰) ، آنشکده ، هفت اقلیم ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۶ و ۲۱ پ ، واله و سفینه :

مرد مرادی نه همانا که مرد (۲ بیت) .

(۴۷) در مرگ شیخ ابو الحسن شهید (شاعر ایرانی و معاصر رودکی) ، عوفی ورق ۸۰ ، ندرت ورق ۳۳ پ ، مخزن ورق ۱۸۳ و غیره (همه جا در شرح احوال شهید) :

کاروان شهید رفت از پیش (۲ بیت) .

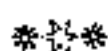
- (۴۸) فرهنگ فولرس ج ۱ ص ۱۹۸ ستون يك :
چون بانگ آمد ار هوا بخنو (يك بيت) .
- (۴۹) واله ، اوزله ضمیمه ۱۲۷ ورق ۱۶ و ۲۱ پ :
بیاره ان بده آن آفتاب کش چو خوری (يك بيت) .
- (۵۰) اوزله ضمیمه ورق ۱۶ و ۲۱ پ ، واله ، لب لباب ، سفینه :
کار بوسه چو آب خوردن شور (يك بيت) .
- (۵۱) فرهنگ فولرس جلد اول ص ۶۵۶ ستون دوم :
تا دوسه بوسه رها کن این دل از گرم و جناک (يك بيت) .
- (۵۲) سفینه :
هر که نامخت از گذشت روزگار (يك بيت) .
- درین مقاله بجز اشعاری که از نسخه برلن گرفته شده و بیش
رین انتشار یافته است چند قطعه و از آن جمله قطعه مفصل تری و قطعه
در باره امیر نصر و ابیات در باب قلم تا کنون جائی منتشر نشده است .
سخه این دو قطعه اخیر چندین مشوشست که تا کنون نتوانسته ام آنها
در چنان تصحیح کنم که بخوبی معنی آنها بدست آید .

* * *

- ۵ -

در کتاب « فرهنگ بزرگ بین المللی قرن نوزدهم » Grand
dictionnaire universel du x x e siecle تألیف مؤلف شهیر فرانسوی
پیر لاروس Pierre Larousse در مجلد سیزدهم صحیفه ۱۲۲۶ در
ب رودکی چنین نوشته شده :

« رودکی (ابوالحسن) شاعر ایرانی که در زمان نصر پسر احمد حرمت بسیار داشت . تاریخ ولادت و مرگ ایشان معلوم نیست اما پیداست که نصر خود بسال ۹۴۳ در گذشته است . رودکی بسیار توانگر بود ؛ در بست غلام و چهارصد شتر داشت . گویند اشعار وی صد مجلد میشده و يك ميليون و سیصد بیت داشته است ، لیکن از میان رفته . افسانه‌های پیدای را نظم کرده بود و در پاداش هشتاد هزار سکهٔ سیم بوی دادند . »



- ۶ -

مستشرق فرانسوی شارل شفر Charles Schefer در کتاب « منتخبات فارسی » Chrestomatie Persane ج ۲ - چاپ پاریس ۱۸۸۵ در صحایف ۲۴۷ و ۲۴۸ از « یادداشت ها و توضیحات » Notes et éclaircissements که در مقدمهٔ کتاب بفرانسه نوشته است شرحی در بارهٔ رودکی ثبت کرده که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« در بارهٔ نام و کنیت رودکی مؤلفین موافقت ندارند . بنا بر رأی برخی نام او ابوالحسن یا ابو عبدالله محمد و بنا بر عقیدهٔ پاره‌ای دیگر ابوالحسن جعفر بن محمد بوده است . همان تردید در بارهٔ مولد او هست ، یا در سمرقند ، یا در بخارا و یا در رودک ولادت یافته است و آن قصبه ایست از توابع بخارا یا اینکه در رودک دیگر متولد شده که دهی در حوالی نخشب باشد . رودکی نابینا از مادر زاده بود ، ولی چنان تیز هوش و حافظه بود که در هشت سالگی قرآن را از بر کرده بود . هر چند که خنظلهٔ باد غیسی و فیروز مشرقی و ابوسلیک جرجانی پیش از او شعر

پارسی گفته‌اند وای او را پدر شاعران ایران میدانند و او را « آدم الشعراء »

لقب داده بودند. رشید و طواط وی را در صف اول جای داده است :

گر سرمی (!) باید بعالم کس نیکو شاعری رود کی را بر سر آن شاعران زبید سری

رودکی موسیقی دان زمر دستی نیز بود؛ آواز می خواند و چنگ

را بکمال می نواخت. در دربار ادیب سامانی نصر بن احمد بن اسمعیل می

زبست و ستایشگر و شاعر مقرب او بود. بقرمان ابن پادشاه کتاب کلیله

و دمنه را نظم کرد؛ این کار در حدود ۳۲۰ (۹۳۲ میلادی) بیابان

رسید و بگفته عنصری چهل هزار درهم جایزه گرفت :

چهل هزار درم رودکی ز مهر خویش عطا گرفت بنظم کلیله در کشور

دیوان رودکی شامل قصاید و غزلیات بسیار بود؛ گذشت زمانه

تنها چند قطعه از آنها را فرو گذاشته است.

اگر بگوای موافق «فتاح التواریخ اعتماد کنیم رودکی بسال

۳۴۳ (۹۵۴ میلادی) باید در گذشته باشد. رجوع کنید بکتاب

هفت آسمان تالیف مرحوم موای آقا احمد علی - کلکته ۱۸۷۳ -

ص ۶ - ۱۱ The haft Asman by the late Maulawy Agha Ahmad

« Ali, Calcutta 1873, pages 6-11

* * *

- ۷ -

مشرق شهر فرانسوی دار مستتر James Darmesteter

در کتاب کوچکی که نام « ماخذ شعر ایران » پاریس ۱۸۸۷

دارد فصل چهارم Les origines de la poésie persane Paris 1887

را وقف رودکی کرده است و در «ر» او (ص ۱۱-۲۸) چنین می نویسد.

« در جلوس سامانیان شعر نیز بتخت نشست . بلك نام بر همه این دوره دست یافت و آن نام رودکی شاعر نایب‌نایب بخارا بود که شعر ایران وی را در مهد خویش چون همروس Homère آشکار می سازد .

رودکی در بخارا در نیمه قرن نهم یعنی قرن سوگند های اشتراز-بورک Les Serments de Strasbourg زاده شد . از مادر نایبنا زاد « ولی چشم باطن داشت » ؛ دیده باطن او چنان روشن بن بود که گاهی ما را از درست بودن این افسانه بشك می اندازد ؛ زیرا در اشعاری که از او برای ما مانده یا بوی نسبت می دهند رنگها چنان آشکارست که انتظار نمی رود و گاهی چنان می نماید که یکسره فراموش کرده است نایبناست . در هشت سالگی قرآن را از بر داشت و بسر آئیدن پرداخته بود . هر پسر احمد سامانی مجذوب قریحه او شد و وی را بشخص خویش مخصوص کرده بود . هرگز شاعری چنان نعمت ندیده است ؛ حتی عنصری در دربار محمود . دیوبت غلام در خدمت و چهار صد شتر بار برداشت و توانست برای باز ماندگان خود « ثروتی بیش از آنچه شعراء بخواب ببینند » بگذارد . داستانی که در مشرق زمین معروفست توانائی شگفت شعر وی را در وجود ممدوح تاجور او آشکار می سازد ؛ امیر نصر از بخارا بمرورفته بود و « ملکه جهان » چنان او را از دل انگیزی مجذوب کرده بود که بزرگان بخارا نسبت بیای تخت در هراس بودند . شاعران خراسان بیوسنه ناسزا ها نسبت باین شهر نو خاسته ماوراء النهر و کویهای تنگ و مغاکهای آن میسرودند .

یکی از ایشان میگفت : « اصیلترین اسبها در ورود بخارا بروی خری میشود . دندگان من هنوز بیغواذای گنده تر از من شهر که امیر

شرق آن را پای تخت خود کرده ندیده است» (۱).

دیگری میگفت: « هنگامی که در جای دیگر دم گرم بادها هر بامداد نکوت دایندیر شهرها را با خود می آورد بخارا چون مردار جهانست» (۲).

زردگان بخارا از رودکی در خواستند امیر را شعری خواند که عشق و دروغ بخارا را در وی بیدار کند. روزی بامدادان بر سر خوان رودکی چنگ بر گرفت و گفت: « بوی جوی مولیان آید همی » الخ. شاه ازین یادگارها بجهوش آمد و با جامه شب و بی هوزه براسب نشست. یکسره بیخارا رفت.

معروفست که رودکی آوازی فریبنده داشت و زبر دستی او در موسیقی چون زبردستی اودر شعر بود. در میان هنرهای دیگر زبردستی شگفتی در خواندن افکار (Thought - reading) داشت و چنان بخوبی ضربان دلها را در جوار خویش حس میکرد که میتوانست با چنگ آوازی و ترانه ای بخواند که مطابقت تام با احساسات وی داشته باشد. روزی کسی که ایمان بعشق نداشت از وی برهانی خواست. رودکی وی را بعتبده خود با ایمان آورد و این ابیات را بخواند:

گسر بر سرنفس خود امیری مردی بر کورو کر ارخرده نگیری مردی

(۱) ابو احمد بن ابوبکر :

لصار بطبعه فیها حمارا

لوا لفرس العتبق انی بخاری

نبواه امیر الشرق دارا

اه تر منها عبی کنیفا

(۲) ابومنصور عبیدوی :

وفاحت لدی الاسجار ریح البنفسج
کناک منها قاعد وسط متخرج

اذا ما بلادنا ضاب سیمها
زات جاری جیفة الارض کنیها

مردی نبود فتاده را بای زدن گز دست فتاده ای بگیری مردی
 شهرت او تنها شهرت درباری نبود. یکی از منظومات او تمام
 'بران را جلب کرده و ازین شهر بآن شهر رفته بود' این منظومه ترجمه
 کلبله و دمنه شعر بود که اینک از میان رفته است و کلبله و دمنه
 آن کتاب معروف افسانه‌های اخلاقیست که پیدایش آن از بودائیان
 هندوستانست و بمنزله سلف کتاب هزار و یک شب و حکایت های منظوم
 و افسانه‌های ماست و بجائی رسیده که هنوز نه تورات و نه قرآن و نه
 کلمات بودا بآنجا رفته است. پس ار هرگز رودگی ستایش او بجای ماند.
 او را استاد بی مانند و آفریننده شعر و درهر فن بی قرین و ستاره بامدادی
 شعران و سلطان و ابوالبشر شعرا خوانده اند. یکی از رقیبان او شهید
 از مرده باختر میگفت:

بسخت مانند شعر شعرا رودگی را سخنش تلوینهاست
 شاعران راخه و احسنت مدیح رودگی راخه و احسنت هجاست
 اشعار رودگی بغایت فراوان بود: میگویند که یک میلیون و
 سیصد هزار شعر گفته است؛ از آن تنها چند صد بیت برای ما مانده است،
 و در آن میان برای تأسف از آنکه پیش ازین چیزی نمانده است بقدر
 کفاف اشعار خوب هست و اشعار سردی نیز هست که ما را از فقدان
 آن همه شعر خشنود میکند.

باز مانده اشعار او را میتوان سه دسته قسمت کرد: اشعار درباری،
 اشعار عاشقانه و اشعاری که در حرمان و حسرت سروده است.
 رودگی بعنوان شاعر درباری توانگر شد؛ وای چنانکه می توان
 انتظار داشت این مدایح شعله را را سیر متاثر نمیکند. تا این همه

جای آن دارد که ستجشی شگفت در میان شاعر ستایشگر ایرانی و استاد مداحان یونان کرد. پندار Pindare از خود می پرسد: درستایش فلان که بن صلت می بخشد ولی چندان شایان اعتنا نیست چگونه میتوان از مدح او بمضمونی که شایان اعتناست تخلص کرد؟ ولی در برابر رودکی که بیش از یک مدوح ندارد و مدوح وی همیشه همانست موضوع چنین است: از هر مضمونی چگونه می توان ستایش امیر را بر آورد؟ حل این دشواری بسیار ساده است: او دو موضوع را باسنجش و قیاسی بهم می پیوندد. وصف بهار: طبیعت در شادیت، لاله گل کرده است، باد عطر آگین است، شاخ رعنا از دم بهار می لرزد چون چشم دشمن در برابر تیغ امیر. امیر جایگاه فتح و شادی و جز آنست. - وصف خزان: باد خزان کیمیا گریست، و گرنه چگونه می تواند میوه های باغ را بزر بدل کند؟ باد خوارزم سکهای زر (برگهای زرد) را در میان بیدیه پراکنده است، چون باران دست شاه در دل کسانی که دیدار او آمده اند. زیرا که شاه تاند خواهی داشته باشد جز نبرد کاری دارد: تا يك درهم داشته باشد جز دادن او را کاری نیست و غیره. خوشا آن کس که باور کند! رنج عشق: رودکی اسیر خوبروئیست که او را با هزار کمند بسته است، ولی از هرگز از بند نمی ترسد زیرا آزادی شاه او را آزاد ساخته است؛ شاهی که بانگ ناتوان را می شنود، چون مادری که آواز گم شده فرزند می شنود و غیره. هر چه گریز نامترقب تر باشد بیشتر غرور شاه بوسیله مهربان ترین خیانت های شاعر مسرور و شگفت زده می شود. و دینار بر سر شاعر نیک بخت می بارد. برای شاعر که جزیره برده است چه می ماند، وظایف و القاب: پاداش خود

را گرفتند بیهوده گویان در پی بیهوده رفتند. *Acceperunt mercedem.*
 . *suam, vani vanami*

خوشبختانه رودکی بجز شاعر درباری چیز دیگر هم بوده است. عشق ورزیده و هرچند که ناز پرورده توفیق بوده رنج هم برده است. راستست که بیشتر از ترانه‌های عشق او تا اندازه‌ای بسیار داخل در معاهدات و قواعد عشق است که آفت ادبیات سنجیده است و قسم اعظم شعر ایران را تحمل نا پذیر جلوه می‌دهد و چنانکه آشکارست از زمانهای قدیم بدیدار می‌گردد: محتملت که ایران جدید جز گرفتن دنباله عادت ناله کنندگان پیشین کاری نکرده باشد؛ من شك ندارم که در دربار داریوش هم اشعار مصنوع می‌سروده‌اند. نزد این شاعر همه این قواعد بیهوده که در زمان پیری گوته را آن چنان فریفت دیده می‌شود، هرچند که ناز مصنوع تر و بازنگی طبیعی است:

يك بار بود عيد بيك سال و بيك بار (شش بیت) و غیره .

از آن دلدادگی صمیمانه که بخوبی می‌تواند با لطف شعر و بد سلیقه‌گی توأم شود و پرتوی از حقیقت بر آن بیفکند درین غرورهای دلبرانه چیزی نیست: از آن تغییراتی که عشق را آئین می‌سازد و در آن شاید اندیشه با دل انباز باشد ولی اگر دل نباشد اندیشه در آن کار نمی‌کند نیز هیچ نیست: از آن از جمله‌های سیمای دلبر که از بس دیده شاعر را بر کرده همه افق و همه آسمان وی را هم انباشته است نیز چیزی نیست. جوئی که دایر رودگی رخساره خود را در آفت می‌شوید برنگ گل سرخ در می‌آید: زمینی که گیوان خود را در آن می‌گشاید مشک می‌شود: اورونت *Oronte* هم اگر در بخارا شعر

گفته بود چنین می گفت . رودکی بشکفت می آید که لاله از زنگک زمین بر می آید با آنکه در دایره او زنگست که از لاله بر می آید ، یعنی که خال بر رخ اوست .

روزی که این اشعار را در حرم نصر سرودند می بایست همه فیلاحت های Philaminte بخار ابو جده آمده باشند .

آنچه در اشعار عاشقانه رودکی در صف اولست پیش از همه چیز آن روح و آن شکلی است که عشق نزد کسانی که عاشق نیستند بخود می گیرد :

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خنک

تا بمن احسانت باشد احسن الله جزاک

ولی در بغا که دو یاسه بوسه بستند نیست :

کار بوسه چو آب خوردن شور بخوری پیش تشنه تر گردی
در بن آواز کاهیبی دل داده خرسند با آنکه بسیار مصطاحات مخصوص

است باز شوق طبیعی دیده می شود :

شون وصال همه بر دلم فرامش کرد خوشا وصال بتان خاصه از پس هجران
(۶ بیت)

گاهی در برابر این زیبایی جهان که از راه اندیشه و از چشم دیگری
آن آگاهست بخود بر می گردد :
کارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بهمر اندر

(سه بیت)

صبیعت او رس از آن شهر یا نثار واقعی ورنج می آید :

چون کشته بیدتی ام دولب گشته فراز از جان تپی این قالب فرسوده باز
بر بالینم نشین و می گوی بنماز کای من تو نکشته و بشیمان شده باز
سالها چنین گذشت ، دریای دلبران و ساغر بدست و چون هراس
Horace سرود که « امروز را غنیمت شمار » Carpe diem و ترانه
« گلهای بسیار فراری » را خواند :

شاد زی باسیاه چشمان شاد (چهار بیت) .

این شراب را باهمان غرور دلبرانه و همان شیرین سخنی دلبری
وصف کرده است :

روکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت) .

جای دیگر باقوت گذاخته است ، تیغی است که در برابر آفتاب
کشیده باشند ، چنان با کست که گوئی ساغری از گلابست ، چنان شیرینست
که گوئی خواب در چشم بی خوابست : « می بنوش ، زیرا که می غم تازه
آمده را پیر میکند . هنگامی که تند در آسمان می غرد می بنوش و بانگ
رود و چنگ بشنو » : چه گوار است روی دریای پهناور (Suave manni mauno)

عمر خیام چندی پس از آن خواهد گفت : « دو روزست که هر
گز خود را بدان مشغول نخواهم کرد ، روز دیروز و روز فردا » . رودکی
این نکته را پیش از وی دانسته است : « از روزی که می آید شاد باش
و از روزی که می رود غمین مشو » .

ولی بمرور زمان هنگامی که بسیار روزها بگذرد روز حاضر
مستی خود را از دست می دهد :

روز های جوانی ما روز های پیروزی ماست For the days of our

youth are the days of our glory :

این روزهای جوانی و بیروزی چنین بر رودگی گذشت و او هم چون ویلون Villon و چون موسه Musset و چون بایرون Byron و چون شاعران دیگر که زود پیر شدند تا گزیر از اشعار حسرت آمیز شد. عشق با جوانی رفته بود : پشتیبان توانای او امیر نصر مرده بود :

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بو
(هفت بیت)

با این همه رودگی بی پر خاش بیبری تن درنداد . - یکی از شاعران هم نصر خسروانی می گفت :

عجب آید مرا ز مردم بیس که همی ریش را خضاب کنند
بخضاب از اجل همی نرهند خویشتن را همی عذاب کنند

رودکی حس کرد که این متوجه اوست و با لطافت پاسخ داد :
من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه (دو بیت)

این دارو بیهوده بود . مرگ پهلوی او را می زد که او را آنگاه کشد . ستایشگر و دوست اوشهید از مردم باختر که شاعری حقیقی بود از دست او رفت و او گمان برد که در فقدان وی قریحه خود را از دست داده است . چرا در جوانی نرفته است در حجره خانقاهی در پای شیخی آسایش را بر گزیند ؟

زهی سوار و جوان و توانگر از ره دور به خدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش
(دو بیت)

چون جهان او را زها کرده بود او هم جهان را زها کرد : شادی و داس زبر پرده خویش و این حکیمان یونان را که در آن زمان چنان

رواج داشتند و شاید او هم ایشان را پرستیده بود. درود گفت: بسوی پیاهبری برگشت که بی شک در روزهای شادی کمتر در اندیشه او جای داشته است:

درای پرورش جسم جان چه رنجه کنم که حیف باشد روح القدس سگبان
(دو بیت)

آیا در اینست که آسایش یافت با در جبر و تفویض فلسفه انسانی؟
ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت)

شاعر پیر نابینا توانست این چنین در آسایش منتظر دم بازگشت خود بتاریکی های ثانوی باشد: نیک بخت تر از دیگران، تنها گذشت زندگی وی را بدین پارسائی راهبر شده بود که غم انگیزترین پارسائی هاست، یعنی تسلیم که خواهر مهتر مرگست.

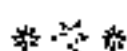
* * *

- ۸ -

مؤلف انگلیسی ف. ف. اربوتت F. F. Arbuthnot در کتاب موسوم به « تمثالهای ایرانی » Persian portraits چاپ لندن ۱۸۸۷ London 1887 که مجموعه ای از تاریخ و ادبیات ایرانست در باره رودکی (ص ۶۶ - ۶۷) چنین می نویسد:

« رودکی که نام اصلی او فریدالدین ابو عبد الله بود لقب خود را از رودك زادگاه خویش که در سمرقند یا بخارا بود گرفته است. در سالن قرن نهم نابدینا بجهان آمد ولی بواسطه برتری در هوش و قریحه فوق العاده در دربار امیر مصر سامی نامه بلند رسید که خداوندگار

بخشنده او بود و در بخارا پادشاهی می کرد. رودکی در ۹۲۵ میلادی ترجمه تازی افسانه‌های بید یای را بنظم پارسی آورد و از امیر پشتیبان خود چهل هزار درهم گرفت. وی نخستین کسیست که دیوان یا مجموعه ای از منظومات در زبان فارسی گذاشته است و بسیاری او را بدر شعر پارسی دانسته اند. در ۹۵۴ میلادی در گذشت.



- ۹ -

چارلز ج. کریبنگ Charles G. Pickering از دانشمندان انگلیسی قرن نوزدهم میلادی که مقالاتی چند در باره شاعران ایران نوشته است در مجله ملی National Review شماره ماه می ۱۸۹۰ مقالتی در باره رودکی بعنوان «چاسر ایرانی» (۱) «A Persian Chaucer» نوشته است که اینست ترجمه آن:

چاسر ایرانی

در دوره تاریخ هر ملتی هنگامی می رسد که پس از همه انقلابها و تشنجهای تولد آن ملت گلهای صنعت و اندیشه ناگهان شکفته و باز میشود. لازمه نیست برای یافتن اعمال آن دقت کنیم. تاریخ قدیم و جدید

(۱) جوزف چاسر Geoffrey Chaucer شاعر نامی انگلیسی است که از حدود ۱۳۴۰ میلادی تا ۱۴۰۰ می زیسه و در لندن ولادت یافته و گوینده داستانهای سرور و Canterbury بوده و داستان گل سرخ Roman de la Rose را بانگلیسی ترجمه کرده و مقدمه صابیح قدوس و صنایع ابابالا بوده و چون یکی از موسسان شعر انگلیسی و این بوده است ازین دو جنبه شاهی رودکی دارد و همین جهت نویسنده این مقاله رودکی را چاسر ایرانی امیند است.

اروپا چندین مثل و نمونه خوب در همین باب دارد. همین نکته در مورد ایران جدید راست میآید که با همه تغییرات عمده که در سرنوشت و در حکمرانان و پادشاهان آن روی داد هنوز تا اندازه ای یگانگی زندگی و ترقی ملی خود را از قرن بهم تا کنون نگاه داشته، خاصه در زمان پادشاهی برجسته پادشاه دانشمند کنونی آن که اکنون زور تخت پادشاهی ایرانش و دوبار میهمان گرامی ما بوده است.

هنگامی که پادشاهی عظیم خلفا در حال ویرانی و نابود شدن بود نیرو و اقتداری جدید و تازه نفس در شمال شرقی کشور برخاست و پس از غلبه بر چند رقیب توانا قلمرو نفوذ و حکمرانی خود را بشتاب بسوی جنوب و مشرق و مغرب در بیشتر سرزمینی که امروز بنام تاتارستان و افغانستان خوانده میشود بسط داد. مرکز یا سرچشمه این نفوذ بخارا یا تخت ماوراءالنهر بود که شهرهای نامی آن مرو و دوهین پای تخت خراسان و نیشابور و هرات و سمرقند بود و درین سرزمین بود که نیرو و استقلال ایران نخستین بار توسعه یافت. در زمان فتوحات خاندان سبکتکین محل حکومت بدستباری زرافشان ازین شهر انتقال یافت.

نقطه اعتلاء و عظمت نخستین پیشرفت ایران در نیمه اول سده دهم بود که در آن وقت قسمت اعظم اروپا در تیرگی توحش فرو رفته بود، بجز انگلستان^(۱) که بعضی بارقه های علم و دانش از سرچشمه فیض آلفرد Alfred و پس از وی نواده وی می تابید ولی در جاهای دیگر این تیرگی توحش

(۱) سرود جنگ بردن بوده Brnamburh که بدیه ترین و شیوا رین یادگرهای نخستین انگلستان از همین زمان است.

سیار تاری بود (۱).

در همین هنگام تیرگی توحش اروپا بود که ستاره تابناک رودکی در افق اشعار فارسی درخشیدن گرفت. بر تخت بخارا نصر بن احمد ساعانی شسته بود که بهترین معرف و نماینده آن سلسله نامی بشمار میرفت که پایه توانائی و بزرگی آن را بیش از یک قرن پیش از آن مامون خلیفه نهاده بود. باید بیاد داشت که این شاعر ایرانی هم مانند نخستین چکاوک ما شاعر درباری بود و راستی در محیط اجتماعی قدیم یگانه مرکز توسعه معقولات همان دربار بود. قصیده مدیحه اساس اشعاری بود که او بر روی آن یک سلسله آثار شاعرانه ابتکاری بنا نهاد (۲). همچنین تقریباً در همه آثار نخستین چاسر مدایح کسی از اعضای خاندان شاهی را می بینیم. همین مدیحه سرانی در آخرین اثر چاسر بنام قصه خداوندگار 'Squire's Tale' آن قصه جاودانی شرقی که متأسفانه نیمه تمام مانده است، دیده میشود. دربار نصر بن احمد بن اسمعیل برای پرورش و تربیت شاعران مانند دربار ادوارد Edward سوم مناسب بود. امیر نصر که واده نخستین پادشاه مستقل ماوراء النهر و خراسان بود در کودکی بتخت شاهی نشست و خوشبختانه برای مقام شاهانه‌ای که داشت تربیت مناسب داشت. نیکنامی او برای خوشبختی او را بنام امیر سعید مشهور کرده بود، هر چند که مانند هانری Henri پادشاه ما در جوانی بمرض سل مرد. هنگام مرگ نیز خوش بخت بود (۳). درسی و هشت سالگی مرد.

(۱) بحر ایرلند که در آن هنگام نظیر خوبی برای انگلستان بود ولی تابش تمدن اسکندران آن بزودی در برگی ابر نادانی فرورفت.

(۲) پیندار Pindare درین مورد نمونه خوبیست.

(۳) اندرش دست خادمان خود هنگامی کشته شد که انقلابی در کار ایجاد شدن بود.

پس از آنکه سی سال درست بی هیچ دغدغه و تشویش پادشاهی کرد و دوره شاهی او یکی از دوره های برجسته تاریخ خاندان سامانیست. قصه های بسیار درباره دارگری و بخشندگی او معروفست ولی ما بدو یکی از آنها اکتفا میکنیم: وقتی باو گفتند که بازرگانی گوهر شاهواری را مسزده هزار درهم که تقریباً پانصد لیره امروزیست خریده. نصر در پی خریدار فرستاد و چون آورد دید که آن گوهر از آن اوست و از وی دزدیده اند. بازرگان گوهر را از یکی از غلامان شاه خریده بود، غلام را حاضر کردند و وی اقرار کرد که گوهر را دزدیده و قسمت اعظم بهای آنرا خرج کرده است. نصر فرمان داد چهارده هزار درهم ببازرگان بپردازند و چون بازرگان درخواست کرد که بغلام رحم آورند نصر گفت: «خوش را بتو بخشیدم، وی را با خویش ببر.»^(۱) و غلام را با قباله ببازرگان بخشید و این گذشته از بهائی بود که دوباره برای گوهر پرداخته بود و می باید امیدوار بود که بازرگان غلام را بعادات بهتری خوی داده باشد.

حکیم فریدالدین محمد در رودکی از توابع سمرقند زاده شد و این واقعه می بایست در آغاز پادشاهی اسمعیل بزرگ که جد نصرست یعنی در ربع چهارم قرن نهم روی داده باشد. در فارسی رود بمعنی آهنگ (Melody) است اما تخلص رودکی بمناسبت هنر مندی او در رشته موسیقی نیست بلکه بواسطه شهر ولادتگاه اوست و تخلص او از نام اصلیش

(۱) میرخوفه، جاب دفره ری Defémery ۱۸۴۵ - ص ۲۸ - خوش بتو

بخشیده و مراد از خون زندگانی غلامست.

مشهور ترست (۱). نیز گفته اند که وی مانند هم‌روزگار زادش (۲). اینجا عوفی می‌گوید: «معدنك وی هوشیار بود، زیرا در هشت سالگی تمام قرآن را از بر کرده بود و قرآن را بروایت درست میدانست (۳). گذشته از آن شروع بسروتن مبتکرات و بیان سخنان دلاویز کرده بود، چنانکه مردم از شنیدن آن حظ می‌بردند و رغبت ایشان بهم نشینی او هر روز بیشتر میشد. خداوند بوی آواز دلپذیر و بانگ دلربائی بخشیده بود. ازین روی وی باز مرثیة مطربان از آنجمله با ابوالعباس بختیار که مهارتی بسیار داشت آشنا شد و نواختن ربط را بیاموخت و در آن نیک زبر دست شد (۴) تا آنکه آوازه شهرتش باقصای جهان رسید و امیرنصر بن احمد سامانی که فرمانروای خراسان بود وی را نزد خویش مقرب ساخت و کار او بالا گرفت و نعمت و مالش بحد کمال رسید، چنانکه گویند مهتران وی دو بست و شتران حامل دستگاہ وی چهار صد بود. هیچ سازنده‌ای را پس از وی این اندازه بسطت مال و نیک بختی فراهم نشد. تا اینجا را از عوفی نقل کرده‌ام. دیگران گفته‌اند که رودکی

(۱) این نکات از تذکره معدعوفی (قرن دوازدهم) بر می‌آید و وی نخستین کسیست که شرح حال این شاعر را نوشته و ظاهراً نسخه این تذکره منحصر بفردست. بیشتر متنیات را نیز از همین کتاب گرفته‌ام.

(۲) این مطلب را که در یکی از اشعار خود بدان اشاره کرده فقط در کتاب عوفی می‌توان دید.

(۳) خواندن قرآن بروایت درست ادا کردن کلمات آنست که عهد اندکی از مسلمانان از عهد آن بر می‌آیند.

(۴) این همان سازیمت که یونانیان بریطوس Barbitos گویند. مورخین دیگر عود صسط کرده‌اند.

ندیم پادشاه شد یعنی بر سفره پادشاه غذا میخورد و یکی از اعضای ممتاز و خاصان دربار بود و نه تنها امیر و رفیقانش هدیه های بی شمار باو دادند بلکه جایگاه های بلند در کشور باو بخشیدند که لااقل با ترقیات کوچک چاسر برابر بود. توانست برای بازماندگان خود ترکه ای بگذارد که دیگران بخواب هم ندیده بودند. جامی آخرین شاعر بزرگ ایرانی در قرون وسطی در سلسله الذهب خود اشاره ای بهمین روایت توانگری رودکی میکند و میگوید:

رودکی آنکه در همی سفتی (سه بیت)

در تاریخ وفات او اختلافست، باره ای از مورخان ۳۳۰ (۹۴۱ م.) هم نوشته اند ولی از بیماری احساسات غم انگیز که درین مرثیه دیده میشود و پیداست که هیچ گونه ریا و تظاهری در کار نبوده است استادانه Ethé چنین نتیجه میگیرد که سال ۳۴۳ (۹۵۴ م.) چنانکه مؤلف معتبر دیگری هم ذکر کرده تاریخ صحیح آنست. بشتیبان این شاعر مدتها پیش از آن در گذشته بود و در آن سال امیر حمید نوح بن نصر در میان آشوب و طغیانی که نزدیک بود نتیجه برسد در حال احتضار بود و این حوادث مدرک خوبی برای آهنگ غم انگیز این اشعارست. همه تذکره های ایرانی برارستایش های بلند در برة اشعراوست. او را بلقب « آدم الشعراء » و « استاد بانء » میخوانند و سرمشق همه کسانی میشمارند که زبان بمدح میباشیند. او را « کروان سالار شاعران » و « استاد استادان » دانسته اند و مخصوصاً مکرر « سلطان الشعراء » میده اند. چنانکه معروفی بلخی میگوید:

از رودکی شنیده سلطان شاعران

فاضل محققى كه شرح حال وى را نوشته ميگويد: «اگر نتوانيم ويرا نخستين كسى كه در گنجينه شعر پارسي را بلكيد زبان كشوده است بدانيم بهر حال ميتوان او را مخترع و سازنده حقيقي آن دانست، يعنى اولين كسيست كه بطريق بديعي نثاي شعر را كامل كرد و سجد شخصيت خود را بر هر فن آن نوشت (۱). اخلاف وى يعنى مداحان بزرگ مانند انورى و خاقاني و غزل سرايان بزرگ مانند حافظ و پيروان روش او و حتى شاعراني كه اخلاقيات سروده اند (۲) همه مدبون اويند و با وجود آنكه هر يك بر تر بهاي بي مانند دارند هر گز در سادگي و رواني از رودكي پيش نيفتاده اند. بنا بر گفته واله «همه متأخران ريزه خوار خوان فصاحت اويند و خوشه چين خرمن شيرين زباني او». گذشته از همه وى نخستين كسى بود كه سرزنش تازبان را از اينكه از خود ادبيات ندارد خاموش كرد. از بن روى همه سرايندگان نامي زمان وى و زمانهاي بعد تاج افتخار را باو تقديم كرده اند (۳).

ازين جمله معلوم مي شود هم چنانكه جو فري چاسر سر آمد

(۱) اقسام شعر رودكي عبارتست از مثنوي و قصيده و قطعه و غزل و رباعي و سومي و نجمي را معمولا براي اتمال و مضحكات بكار مي برند (Epigram).

(۲) شايد خواننده انگليسي باشانرا Gnomics بخواند زيرا ايشان پيشتر نزديك Theopoi بودند ايه Tupper.

(۳) شهادت دون از هم عصران او كافيست. شهيد بلخي مي گويد:

بسخت مانند شعر شعراء (دو بيت).

و نیز دقیقی مبتکر نظم شاهنامه چنین می گوید:

گرا رودکی گفته باشد مدیح (دو بیت).

از مجله جمعیت مستشرقین گوتینگن Gottingische Nachrichten

شاعران انگلستان و تنها از شکسپیر کوچک ترست فریدالدین محمد شاعر بخاری هم تنها از فردوسی فر و ترست و پیشرو و پدر شعر ایران و تشکیل دهنده روح شعر ایران شمرده می شود. وی از پیشینیان و هم عصران خود بسی بالا ترست و نه تنها پیشرو دوره تازه ایست بلکه نشان اختتام زمان سابق و خلاصه آنست. وی گروهی از شاعران پیشقدم پیشین را در پی خود و انجمنی از رقیبان را برگرد خود دارد و اهمیت و بزرگی رودکی هنگامی معلوم می شود که کسی بدقت بر آثار ایشان بنگرد (۱).
 رودکی هم مانند چاسر نخستین بار پیشرفت فرهنگ ملی را گوشزد کرد و اصول پیشرفت آینده را خاطر نشان می کند. زندگی این دویز مانند روحیاتشان بسیار بهم شبیه بود. اما از یک حیث بخت با هر دو یکسان رفتار نکرده، زیرا شاهکار های شاعر انگلیسی در چندین نسخه قدیمی باقی مانده و قسمت معتناء بهی از نوشته های محقر تر او هم دست بدست بما رسیده است، اما از هزار مجلد و بیش از یک میلیون بیت آثار رودکی تنها پانصد بیت مانده است که بیشتر آن ابیات پراکنده است و در سراسر تذکره های فارسی متفرق است (۲).

این باز مانده ها (۳) عبارتست از قصاید در مدح نصر که خداوندگار

(۱) از مقاله گران بهائی بقلم استادان در بره قدیم ترین بازمانده های ادبیات فارسی در مجله جمعیت مشرقین Morgenländische Forschungen در لایپزیک در ۱۸۷۵ چاپ شده است.

(۲) این اشعار را دکتر آبه جمع کرده و در مجله انجمن همایونی علوم کویتن گن (۱۸۷۳) در صفحات ۶۶۳ تا ۷۴۲ ثبت کرده است و همه اشعاری که درین مقاله مشاهده کرده ام از آن مجله گرفته ام.

(۳) بزرگترین فقدان اسف انگیز منوی کبینه و دهانه اوست. اصل این کتب

رودکی بوده است و چند قصیده از میان آنها تماماً محفوظ مانده. گذشته از آن غزلیات عاشقانه در وصف شراب و چند قطعه حزن انگیز درباره خود و عده ای معتناء به رباعیست که در نتیجه ترجمه آزاد مرحوم فیتز جerald Fitzgerald عامه مردم انگلستان با این شکل شعر بخوبی آشنا شده اند (۱).

مخصوصاً غزلهای وی را کسانی که پس از او آمده اند سرمشق قرار داده اند. عنصری ملك الشعراى سلطان محمود و رفیق فردوسی چنین گوید: غزل رودکی وار نیکو بود (دو بیت).

مشهور تر از همه غزلیست که نخستین بار فن هامر در کتاب تاریخ شعر فارسی نقل کرده است. شاعر درین غزل می گوید شاه را که در شهر دور دستی مانده بود و از زیبایی آن دل نمی کند (۲) بیایستخت خود باز گرداند و رعایای وفادار او را که از غیبت او دلگیر شده بودند باز دیگر شاه کند. چنانکه رفیقان درباری بوی گفتند روزی این غزل را بداهة سرود و با آهنگ بریط خود در مجلس صبحی که نزد تازیان

از هندوستانست و انوشیروان آنرا بایران آورد. این نخستین داستان منظوم ایرانیست. گذشته از آن باید بسیاری از داستانهای دیگر را هم نظام کرده باشد که امروز از میان رفته است زیرا قطعه های بسیار از آن اشعار در فرهنگهای شرقی هست که چون وزن آنها یکسانست می رسانند که از اصلهای مختلف گرفته شده.

(۱) استاد دارمستر در کتاب *مآخذ شعر فارسی* ۱۸۸۸ این اشعار را چنین وصف می کند: شعر درباری *poésie de la cour*، شعر عاشقانه *poésie d'amour* و شعر و میدی *poésie de désillusin*.

(۲) نویسندگان اختلاف عقیده دارند: بارة ای هرات و بارة دیگر مرو شاهجان ضبط کرده اند.

قدیم مجلس پسندیده ای بود خواند. سبب غیبت نصر را از بخارا پاره ای استهزای هجو سرایان تازی دانسته اند که بیشتر در دربار های سلسله های منکوب می زیستند و هیچای ایشان بجز کینه شخصی باغلب احتمال جز جمعیت بسیار و بالنتیجه تشکیلات صحی ناقص بخارا سبب دیگر نداشت و گر نه بخارا شهر بزرگی بود که جهانگردان و جغرافیا نویسان در زمانهای کهن و نو هم از لطف هوای آن تمجید کرده اند و هم از زیبایی و جلال بناهای عمومی آن (۱). این شعر چنین بود:

بوی جوی مولیان آید همی (شش بیت).

جامی می گوید که این سخنان و موسیقی آن چنان امیر را در گرفت که با آنکه چیزی جز جامه بامداد و نعلین در بر نداشت بر اسب جست و یک منزل راه یعنی مسافت یک روز سفر را با همان جامه بسوی بخارا طی کرد (۲).

قصیده مدیحه ای که پس ازین می آید نمونه خوبی از روش رودگیت که شیوایی اندیشه ها و مضمونهای آن کسان را بیاد چاسر می اندازد. اگر تغزل آغاز آن بنظر شگفت آید باید بیاد آورد که رودگی پیرو یکی از قوانین عروض بوده و یکی از قواعد شعر عرب آنست که قصیده (یعنی منظومه ای که تا اندازه ای کاملست) بایستی بناه عشق آغاز شود:

منم غلام خداوند زلف غالیه گون (۱۹ بیت)

(۱) مقاله باریه دومنار Barbier de Meynard در مجله آسیائی Journal

Asiatique ۱۸۵۳ - شماره ۱ - ص ۱۸۴ - ۲۲۶.

(۲) بهارستان چاپ شاختا Schlehta و نه ۱۸۴۶ ص ۸۳ و مجله گوتین گن

رودکی در نظر مردم باختر

کافیست چند قطعه بر گزیده از قصاید وی که در ستایش نصر
سعید سروده است اینجا نقل کنم. قطعه نخست شامل تخلص و گریز
از تغزل بمدیحه است که نمونه آنرا پیش ازین دیدیم (۱):
چونور قبله زردشت نور دورخ تو نشسته کرد وی اندر ز مشک غالبه اند
(۲۰ بیت)

در قطعه دیگر داد گری نصر را چنین میستاید:

ز عدل تست بهم باز و صمود را پرواز ز حکم تست شب و روز را بهم پیوند
(چهار بیت) (۲)

خمریات رودکی مانند بیشتر آثار هموطنانش از جمله بهترین و
زیباترین شعر های اوست.

وصف آب انگور در سراسر اشعار تازیان قدیم دیده میشود و با
آنکه پیامبر می خواری را منع کرده بود بزم شراب قرنهای متمادی در
اسلام معمول بوده است و از امیرالمؤمنین گرفته تا پانزدهمین همه درینگونه
بزمها ایبازی میکردند. سرانجام شیوع نوشیدن قهوه این مهیج قوی
را از عمومیت انداخت. در مسجد و مصلی هر اندازه دستور های
حشک در باره منع شراب تبایخ میشد سرانجام اسلام تقریباً بکلی
ز بیروی از آن بر کنار بودند. درین چهار غزل مضامین و افکاری که
ویسندگان بعد و مخصوصاً ابن سینا شاعر و پزشک بیان کرده اند آمده
ست (۳). آن جنبه عرفانی که لا اقل در ایران هرگز از خمریات جدا

(۱) بیدار تخلص های مرموزی از مدیحه بر فانیات دارد.

(۲) مجله مستشرقین کونین گن ص ۶۹۵.

(۳) در شماره ماه ژانویه همین مجله مقاله ای درباره اشعار فارسی ابن سینا چاپ

بست درین غزلها کم و بیش دیده میشود :

۱

شادزی با سیاه چشمان شاد (پنج بیت)

۲

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت (چهار بیت)

۳

بیار آن می که پنداری روان باقوت نابستی (پنج بیت)

۴

برخیزو بمی خانه خرام ای بت کشمیر (سه بیت) (۱)
غزلهای عاشقانه او هم بخمریات او بسیار نزدیکست و باغلب احتمال
یادگار همان دوره از زندگانی اوست و دو نمونه از آنها اینجا نقل میکنم :

زهو فزوده جمال تو زیب و آرا (چهار بیت)

صرصر هجر تو ای سرو بلند (چهار بیت) (۲)

یک رباعی هم برین جمله بیافزایم :

ای از گلی سرخ رنگ بر بوده و بو (۳)

اینها آثار روزهای جوانی و بهار زندگانی اوست و با گفتارهای
روزگار پیری وی که غم انگیز تر و عاقلانه ترست تفاوت بسیار دارد .

(۱) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۱۹ - ۷۲۴ . غزل شماره ۳ را دکتر اته

باگمانی بسیار دلگشای ترجمه کرده و در کتاب شعر در باری و تمثیلی ایرانین Die Höfische
und Romantische Poesie der Perser . ۱۸۸۷ چاپ کرده است .

(۲) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۰۶ و ۷۱۴ .

(۳) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۳۴ .

قصیده ای از آثار فاصله این دو دوره بدستست که فرموسی نیم قرن پس از آن مضمون آن را نظم کرده و مفصل تر از رودگی سروده است. چنان می نماید که شاعر ما دایر سالین پیش خود را بخواب می بیند و با وی سخن میگوید. اما نتیجه ای که فرموسی از خواب خود گرفته در شعر رودگی نیست:

من آن کشیده و آن دیدم از غم هجران (نه بیت) (۱)

در میان این اشعار روزهای آخر غزل زبده ای هست که مضمون آن با آنچه تا کنون آورده تفاوت بسیار دارد و تنها یکی از مؤلفان یعنی مؤلف جغرافیای هفت اقلیم آورده است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری (پنج بیت) (۲)

ازین قرار فراوانی مال برای او خطر داشت و ظاهراً درین قطعه بدان اشاره کرده است:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار بی آلت و سلاح بزد راه کاروان (دو بیت) (۳).

بک بیت منفرد او همین آزمائش را بیان میکنند:

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار (۴)

(۱) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۱۲.

(۲) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۱۷ گوئی این شعر را به نسبت مرگ

امیر محبوب خود ماه بخارا سروده است. امیر هنگامی در گذشت که اوضاع کشور به آرام بود و باز بزودی آشفته شد.

(۳) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۳۰.

(۴) مجله مستشرقین کوبین کن ص ۷۴۲.

مرثیه ای که پیش ازین بدان اشاره کردم و گفتم برای تعیین تاریخ مرگ او سودمندست شاید از همه این باز مانده ها بیشتر جالب توجه باشد. غرابت چند بیت آغاز آن بی مانند نیست و می توان آنرا نمونه ای از شوخی سنگین رودکی دانست. در چند سطر دیگر پس ازین خواهیم دید که شاعر ما ازین صنعت هم بی بهره نبوده است:

مر ايسود و فرور بخت هر چه دندان بود سپیدسيم رده بود و در و هر جان (۱) بود
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی سر و دگويان گفتمی هزارستان (۲) بود
(۲۲ بیت) (۳)

غزلی هم که اندیشه های آن بسیار عارفانه و نزدیک با بن قصیده است درست بس از خمریاتی دیده می شود که پیش ازین آوردم. شاید بمناسبت تجدید حیات مذاهب فلسفه مشائی peripatetic بسرپرستی ژوستینیین Justinien فلسفه یونان در نظر عارفان ایرانی بیشتر باسطو بسته بود تا با فلاطون و درست مخالف « علم عارفان » صوفیه شمرده می شود:

برای تربیت جسم جان چه رنجه کنم (۴) که حیث باشد روح المقدس مسکبانی (۵)

(۱) قزوینی هم در آثار خود مرجان سفید آورده است

(۲) دار مستر (ص ۲۵) هزارستان را اشاره ای بکتابه و دمه می داد که ماخذ اصلی هزارستان است.

(۳) مجله مستشرقین گوتن گن ص ۶۹۶ - ۶۹۹.

(۴) بی اختیار غزل صد و چهل و ششم شکسیر یاد می آید که در آن می گوید:
ای روح تهی دست من ، ای مرکز بیکر کته کار خاک کی من ،
نیروهائی که یابدار تواند ترا سخریه می کنند .

چرا در درون خود غمزه ای و از تنگ دستی در عنایبی .

و با این همه دیوار برون خود را با رنگ های گران بها می آرائی ؟

(۵) صاحب گلشن راز می گوید :

رودکی در نظر مردم باختر

(پنج بیت) (۱)

گفتیم رودکی از شوخی طبع برکنار نبود . درین قطعات این حس
طرافت هم ویش دیده می شود ، قطعه دوم خطاب با میر نصرست :
نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سائب بوده است یوسف را بعمرا ندر

(سه بیت) (۲)

چا کرات بگه رزم چو خیاطانند گر چه خیاط نیندای ملک کشور گیر
(دو بیت) (۳)

در پایان سخن بجاست دو نمونه از گفتارهای خردمندانه رودکی
را نقل کنم : این قطعه را برای خشنودی از روزگار گفته است :
زمانه پندی آراه وار داد مرا (دو بیت) (۴)
دیگر گفته است :

بچشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان
بدین آشکارت بسین آشکار نهایت را بر نهائی گمار (۵)

این قطعه را می گویند بداهة سروده است . چنانکه مشهورست

ملک خواهی سگ از خود دور انداز

باشد در دلی کوسگ سرشته است

نگردد جمع هر گز علم با آرز

که علم دین ز اخلاق فرشه است

(۱) مجله مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۵ - فردوسی این قطعه را نیز تقلید

کرده است .

(۲) مجله مستشرقین گوتین گن ص ۷۲۷ .

(۳) مجله سابق الذکر ص ۷۳۳ .

(۴) مجله سابق الذکر ص ۷۲۸ .

(۵) مجله سابق الذکر ص ۷۳۵ .

شاعر ما می توانست اندیشه‌های درونی دیگران را درك كند و روزی مرد شوخی نیروی بدبیهه سرائی وی را آزمود و او را گفت شعری در باره اندیشه‌های آن روز وی بسراید و رودکی چنین گفت :

گر بر سر نفس خود امیری مردی (رباعی) (۱) .

حال آدمی را درین دو بیت بیان کرده است :

رهمی سوار و جوان و توانگر از ره دور

بخدمت آمد نیکو سگال و نیک اندیش (۲)

درباره رودکی هر عقیده ای که داشته باشیم یقیناً تصدیق خواهیم کرد که سزاوار شناساییست . گفتارهای پر حرارت مشرق زمین را باقوانین کلاسیک اروپا اندازه گرفتن و در آن حکم کردن دور از انصافت . هر کسی در خور حق خویشتن است . *Suum cuique tribuito* . بی شك بین شیرین و نیروی ابتکار استعارات و روش شیوا و سخن ساده و روان و يك ایمان دینی استوار و ژرف ولی دور از ابهام و تیرگی از خصایص اوست و اگر چه نیم قرن پس از مرگ او گذشت ناشاعری که راستی کار بزرگ کند پدیدار شود پایه استوار کاخ شعر گذاشته شده و روش ادبیات فارسی اساساً معین شده بود .

چارلز ج . پیکرینك

(۱) مجله سابق الذکر ص ۷۳۸ .

(۲) شکسبر در تاتر ، بازرگان و نیز - پرده دوه سطر ششم چنین می گوید :
 بنگرید این زورق خوش رنگ را که چگونه مانند فرزند مسرف ،
 یا جوان آراسته ای از بندر بیرون می رود و باز پس از حندی ،
 مانند همان فرزند مسرف که بید بختی افتاده است باز می گردد .



- ۱۰ -

خاور شناس نامی ایتالیائی ایتالو پیتزی Italo Pizzi در کتاب معروف تاریخ شعر ایرانی Storia della Poesia Persiana مجلد اول چاپ تورین ۱۸۹۴ ، Volume Primo, Torino 1894 در باب دوم Capito Secondo شعر غنائی La Poesia Lirica در مبحث دوم - شاعران غزل سرای دوره اول 2. Poeti lirici del primo periodo از بند ۳۴ تا بند ۴۱ (ص ۷۱ - ۷۴) در باب رودکی بحث می کند و چنین می گوید:

۳۴ - تمام سخن سرایان دیگر را که پیشینیان و هم عصران با پیروان رودکی باشند همه را يك دسته میکنیم تا محیطی را که رودکی در آن میزیسته است در باییم و همه متفقاً این افتخار را در باره وی قائلند که نه تنها مبتکر شعر غنائی در ایران بوده بلکه شعر حماسی و اخلاقی را نیز ابتکار کرده است .

۳۵ - چنانکه هرمان اته بدرستی گفته است این ستایش را هر چند که همه در آن متفق می باشند تا این اندازه می توان پذیرفت که رودکی بر همه پیشینیان خود برتری داشته یعنی انواع شعر را بمنتهی کمال رسانده و ای آن چنانکه گفته اند آنها را اختراع نکرده است . اما شعر حماسی می دانیم که پیش از وقت وجود داشته و زمینه ای که رای شاعران گذاشته بودند بسیار تنگ تر از آن بوده است که گمان می رود . حماسه ایران بیش از رودکی در قصه های ملی و در افسانه های زمان

ساسانیان زنده بوده و پیش از وقت وضع قوی و نیرومندی داشته هر چند که استادی و توصیف در آن بکار نرفته است. از دقیق نزدیک هزار شعر مانده است که فردوسی در شاهنامه خود آورده و حقیقه از دقیق است و نشان می دهد که از حیث روش اندک اختلافی با سخن فردوسی دارد. ماخذ شعر اخلاقی و تعلیمی چنانکه پس ازین خواهد آمد باز قدیم ترست و نخستین تخم آن در زمان ساسانیان کاشته شده. در باره شعر غنائی پس ازین آنچه بنده بود گفتیم و دیگر لازم نیست دلیلی بیافزائیم که مدتها پیش از رودکی وجود داشته است. فی الحقیقه نه آن چنانکه گفته اند افتخار اختراع نصیب رودگست بلکه این افتخار ازوست که ناره ای از انواع شعر را بحد کمال رسانده است چنانکه در آغاز ادبیاتی و هر دوره اجتماعی چنین پیش می آید.

۳۶ - احتمال می رود که رودکی در دیه رودگ که نام وی

هم از آن گرفته شده است نزدیک سمرقند یا بنا بر گفته دیگران نزدیک بخارا در حدود سال ۲۶۷ هجری (۸۸۰ میلادی) ولادت یافته باشد. درباره کودکی وی چیزهای شگفت آورده اند چنانکه در سن هشت سالگی همه قرآن را از سر می دانست و هنوز کودک بود که شعر گفتن آغاز کرده بود. آواز بسیار دلپذیر داشت و می خواند و عود می نواخت چنانکه برخی گفته اند نام رودکی از کلمه روده آمده است که در زبان فارسی بمعنی زه و سازست. چون بواسطه شعر گوئی و آواز بزودی نامور شد پادشاه ساهانی نصر پسر احمد امیر خراسان و ماوراء النهر که پشتیبان کریمی برای هنرمندان بود او را با کرامت بدربار پذیرفت. این امیر اشعار رودکی را پادشاهای بسیار گران داد و بدان واسطه زودی توانگر

و توانا شد چنانکه گویند دوست غلام خدمتگر داشت و ۴۰۰ شتر
 برد او را می برد. ولی پس از مرگ نصر که در حدود ۳۳۱ هجری
 (۹۴۲ میلادی) پیش آمد چنانکه خود در قطعه ای که از اشعار او آخر
 زندگی اوست گفته و در آن بد بختی های پیری را که گرفتار آن شده
 است بیان می کند این روزگار خوش شاعر بسر آمد. احتمال می
 رود چنانکه برخی گفته اند در سال ۳۴۳ هجری (۹۵۴ میلادی)
 مرده باشد و نه در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ میلادی) چنانکه دیگران
 گفته اند.

۳۷ - سامانیان پیش از پیشینیان خود طاهریان و صفاریان این
 افتخار را داشته اند که شعر فارسی را بسیار ترقی داده و شاعران را پذیرفته
 و پاداش داده اند و همین بر افتخارات ایشان بسیار می افزاید. رودکی
 در میان سخن سراپان ایرانی آن زمان و دوره های بعد از آن ایشان و مخصوصاً
 صر را با بیان خاصی می ستاید و تکریم می کند و آنچه را که از او
 انتظار می رفته است دریغ نکرده چنانکه بفرمان نصر کلبله و دمنه را که بنثر
 فارسی بود نظم کرده است و این کتاب را پادشاه ساسانی خسرو از
 هندوستان آورده بود و فردوسی درباره آن چنین می گوید:

بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین درآکنده را

ولی این نسخه از کتاب معروف هندی مانند قسمت اعظم از
 شعر غنائی او از میان رفته و آن اشعار را هنگامی که گرد آوردند و نخستین
 مجموعه اشعار در ایران شد بیک میلیون و سیصد هزار شعر رسید.

۳۸ - معذک چنانکه بنظر ما می آید دریغ بسیار نیست که
 این همه شعر از میان رفته باشد زیرا اگر آن شماره ای که ذکر کرده اند

درست باشد از هر اندازه ای افزونست و نابغه شعری هر چند هم بزرگی باشد هرگز نتوانسته است خویشتن را تا این اندازه پرگویی و ملال آور نشان دهد. ولی برای اینکه در باره رودکی رای دهیم همان مقداری که از او مانده است بسنده است تا اینکه لا اقل احساس کنیم که نیروی يك شعر حقیقی از شعر او پیداست و تقریباً همه اشعار او قوت بیان و طراوت اندیشه و وضوح آشکاری در افکار دارد. باین صفات خصلت دیگر هم می افزاید و آن اینست که ناسازگاری زمانه را حس نمی کند و تمام اندیشه های شاعرانه بیچیده و پر مغز خویش را در سبك کهن و فرسوده قصیده سرائی جا می دهد و نخست بوحف بهار و خزان یا زمستان آغاز می کند و پایان آن ناله هائی از دست دلبر اوست یا ستایش امیربست که می بایست صلت های بسیار گزاف بوی بیخشد. معذک همواره نتوانسته است خود را درین فراز گاه نگاه دارد و در پرواز پر شتاب خویش گاهی شده است که دانسته فرود افتاده هر چند که می توانسته است تا گهان روی پای خویش برخیزد. برای تذکره بیاد آوریم هنگامی که خواسته است ارزش سپاهیان امیر را برساند این خطا را کرده و گفته است که خیاطان بسیار خوبند که هنگام جنگ توانسته اند قد دشمن را بانیزه اندازه گیرند و با شمشیر پاره پاره کرده و باتیر بدوزند. اگر گذشت روزگار را در نظر بگیریم و چنان بپردازیم که تا گهان دوازی موقتی او را روی داده و دیده فرزانی او را بسته است چنین بی مغزی ها را می توان بر نابغه بزرگی بخشید.

۳۹ - دارمستتر در طبقه بندی که از شعر رودکی کرده آنرا بشعر

درباری و شعر عاشقانه و شعر نوهیدی تقسیم کرده و این تقسیم بندی بنظر

درست می آید. اشعار نخستین چنانکه پیش ازین گفتیم پیرو جریان
عمومیست و ستایش های بی نهایت و اغراق آمیز درباره امیری که بشتیبان
اوست دارد؛ ولی اگر رودکی همان راه دیگران را رفته است لااقل ستایشهای
وی هر چند که بی اندازه مفرطست همواره با عزت نفس توأمست. این
شاعر نجیب باوجود احساسات شاعرانه چون مرد برگزیده ایست مانند
کسی که زانو زده باشد مدح نمی کند بلکه مانند مرد بزرگست که بر
روی تختی نشسته و جوایز و عطایائی را گرداگرد خویش پراکنده
می کند. چنانکه آن کس که می دهد مفتخریست، بلکه آن کس که
می گیرد مفتخرست و مانند کسبست که پاداشی در برابر آنچه
سزاوار آنست دریافت می کند. درین صورت رودکی می نماید آن کسی
که او را مدح می کند قدر وی را می تاند و بیان باشکوه و فصیح و برآز
صنایع زیبا دارد که باوجود گذشت چندین قرآن جلوه خود را اردست
نداده، مگر در موارد نادری که خطائی می کند مانند آنکه در پیش
بدان اشاره رفت. بعضی اوصاف او مانند وصف بهار طبع ظریف و بلند
وی را می رساند و مناظری که می نماید چنان از رنگ های تند و
متناسب پرست که سزاوار آنست ستایش ما را جلب کند و چنان می
نماید که بچشم خود می بینیم. احتمال می رود که کوری او قطعاً مانند
کورشی که می گویند هم دوچار آن بوده است باشد (برخی می
گویند که فی الحقیقه رودکی کور نبوده است) و این کوری خود فضیلتی
برده است که بوسیله آن شاعر باستانی که او نیز کور مادرزاد بوده است
می توانسته است با زبر دستی شگفتی نقاشی کند.

• ۴ - با این رودکی همواره در زندگی بسیار روشن بین بوده.

در اشعار عاشقانه خود اغلب مانند دیگران از غرور و ستمگری دلدار خود مینالد، غمهای خود را نقل میکند، شبان بی‌حوای خود را میشمارد و دل زدائی هجران را وصف میکند. ولی این بیان مشترکست و معمول زمان بوده و از حیث احساسات واقعی شاعر ارزشی ندارد. این احساسات واقعی ناگهان مانند آتشی هنگامی جستن میکند که شاعر خود از آن خیر ندارد و آن وقتی است که بیاد کارهائی می‌افتد که در جوانی خود کرده یا می‌بایست بکند و این احساسات او را او میدارد سخنان روشن و بیش از آنچه می‌بایست بگوید. آنگاه خویشتن را رها میکند و قهراً بیاد گفتگوهای بهایی خویش و شبهائی که با دختران چانک در حال سرود خوانی و ناده گساری گذرانده است می‌افتد و آن در زمانی بوده که هنوز بزرگترین شاعر خراسان بوده است درین زمان خود را زیبا و دلپذیر میدیدد و شرابی که از لبان او فرو می‌ریخته و مانند چشمه‌ای از آن بیرون می‌جسته و بوسه‌ای که مانند آب شوری هر چه بیش از آن میخورده بیشتر تشنه می‌شده است از خاطره او برون می‌ریزد و دوباره جان می‌گیرد

۲۱ - پس از آن حتی این شاعر بیک بخت و شاد حواری را دور بومیدی فرا می‌رسد زیرا که گاهی چنان می‌نماید که اسیر عشق واقعی شده است و این عشق از آن جهت دل خراشت که کسی نیست تا آن برابری کند و وی در میان این درد ها آرزوی مرگ میکند بدان امید که پس از مرگ دلدارش شنیدن این خبر حزن انگیز لا اقل برو رحم آورد و از ستمگری خود بشیمان شود پس از آن بیری فرا میرسد و بیکوان می‌گریزد و شاعر در اندیشه است که خود را دلدار می‌دهد

ولی بیهوده است و از ماجراهای روزگار گذشته خود دم می‌زند و خود را بعضا و انبانی که یس از بن سلاح ناگزیر او خواهد بود قانع میسازد. این نیز کوشش بیهوده بود، زیرا که خواهش طبع لازمه روح است و روح هنوز تسلیم نشده است و چون خسروانی آن قطعه معروف را در باره وی میگوید و در آن کسانی که موی خویش را خضاب میکنند سخریه می‌کند او پاسخ میدهد که موی را از مصیبت پیری سیاه کرده است. بدین ترتیب رودکی بوسیله دلپستگی بزنگی که تا اندازه ای بی مزه بوده است میخواهد دیگران و خوبشتم را بفریبد»

~~*

- ۱۱ -

در کتاب «اساس فقه اللغة ايراني» Grundriss der Iranischen Philologie که مجموعه ایست از مقالات مستشرقان درباره ایران و توسط ویلهلم کیگر Wilh. Geiger و ارنست کوهن Ernst Kuhn آلمانی در اشترازبورگ Strasburg در دو مجلد سال ۱۸۹۶ - ۱۹۰۴ میلادی چاپ شده در مجلد دوم از صحیفه ۲۱۲ تا ۳۶۸ در فصل «ادبیات» Litteratur مقاله دوم بعنوان «ادبیات جدید فارسی» Neupersische Litteratur مقاله مفصلیست از دکتر هرمان اته Hermann Ethé خاور شناس نامی آلمانی. این مقاله از روی پنجاه کتاب فارسی نوشته شده بدین قرار :

ابواب الالباب - تذکرة الشعراء دواتشاه - مجالس النفايس امير
عالمشیر نوائی - جواهر العجايب يا تذکرة النساء فخری بن امیری -
تحفة سامی نام مبرز صغوی - مذکر الاحباب نظیری بخارائی - نفايس

المائر میرزا علی الدوله قزوینی کامی - خلاصه الآثار و زبدة الافکار
 نقی کاشانی - تذکره هفت اقلیم - منتخب التواریخ بداونی - آئین
 اکبری - مجالس المؤمنین - خزینة کنج الهی حسینی - تذکره
 بت خانه - مجمع الشعراى جهانگیر شاهی - طبقات شاه جهانی -
 میراث الاسلام محمد بقا - جامع مفیدی محمد مفیدی مستوفی نزدی -
 تذکره نصر آبادی محمد طاهر نصر آبادی - مرآت جهان نمای محمد
 بقا - مرآت الخیال - کلمة الشعراى محمد افضل سرخوش - همیشه
 بهار - سفینه خوشگوی شوقی - تذکره نادرات علی فطرت - ریاض
 الشعراى علیقلی خان واله - منتخب الاشعار محمد علی خان مبتلا -
 تذکره حسینی میر حسین دوست - مجمع النقایس سراج الدین علی
 خان آرزو - تذکره المعاصرین شیخ محمد علی حزین - سرو آزاد
 میرغلامعلی آزاد بلگرامی - دقائق الآثار عبدالوهاب - مقالات الشعراى
 میرعلیشیر قانع - مقالات الشعراى قوام الدین حسرت - حدیقه الصفاى
 یوسف علی خان بن غلامعلی - خزانه عامره میرغلامعلی آزاد بلگرامی -
 مرآت الصفاى محمد علی بن محمد الصدیق - تذکره آتشکده - لب اللباب
 قمرالدین علی - ایس الاحیای ایس شاعر هندی - خلاصه الکلام علی
 ابراهیم خان خلیل - عقد ثریای غلامعلی همدانی مصحفی - صحف ابراهیم
 علی ابراهیم خان خلیل - خلاصه الافکار طالب تبریزی اصفهانی -
 مخزن الغرائب علی احمد خان هاشمی - تذکره احمد اختر - ریاض الوفاق
 ذوالفقار علی مست - تذکره دلگشای علی اکبر شیرازی - صحح وطن
 سراج الدوله محمد - الفصحای رضا قلی خان هدایت - درس مقاله که
 خود کتابیست استادانه در شرح احوال شاعران ایران از آغار اسلام

تا زمانهای اخیر شرحی در باب رود کی آمده است (ص ۲۲۰ - ۲۲۱ آن کتاب) که اینست ترجمه آن :

« ۶ - حکیم فرید الدین ابوالحسن محمد عبد الله (بقولای جعفر بن محمد عبد الله نامش بوده و بیشتر او را ابو عبد الله و ابن عبد الله و ابو محمد و ابو جعفر نیز خوانده اند) معاصر با او اخر صفاریان بوده و در رودک (دهی از ماوراء النهر نزدیک نسف و بهلوی بخارا که بیشتر بدین عقیده اند یا نزدیک سمرقند) ولادت یافت و بهمین جهت تخلص شاعری خود را رود کی اختیار کرد (چندی بعد مؤلفان سبب این تخلص را از رود آلت موسیقی دانسته اند ، زیرا این استاد این ساز را با مهارت می نواخت . قیاس کنید با عادتى که در ایران برای اختیار تخلص یا نام شاعرانه بسیار متداول بوده و رجوع کنید بمقاله مفصل من و بمقاله سرت . ا . کولبروک Sir T. E. Colebrooke بعنوان « اسامی خاص مسلمانان » Proper Names of the Mohammedans در مجله انجمن آسیائی هابونی ج ۱۳ - قسمت ۲ - سال ۱۸۸۱ - ص ۶۳ - (J. R. A. S. XIII (part) L1, 1881 p. 63 f.) . اگر راستی رود کی کور زاده شده باشد و همه زندگی را نایبنا و از روشنائی جهان بی بهره بسر برده باشد ، چنانکه همه بدین رایند ، با آن وصف و شرحی که از رنگها با کمال زبردستی کرده است نکته مشکوکست . شهرت این شاعر و نیزهوشی فوق العاده وی بزوتی او را مقرب و شاعر دربار نصر بن احمد سامانی (۹۱۴ - ۹۴۳ میلادی و ۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) کرد و چنان پیاپی بلند و توانگری فوق العاده رسید که آن بایه همکاران وی را هنوز قراهم شده بود . بدبختانه باید نیک بختی در پادان زندگی او را بدرود گفته باشد ،